

اعاده دادرسی نسبت به احکام قطعی کیفری

اعاده دادرسی یکی از طرق فوق العاده شکایت از حکم است و به این شکایت پس از ختم مراحل دادرسی و صدور حکم قطعی بر طبق شرایطی که در قوانین آئین دادرسی کیفری و آئین دادرسی مدنی معین است رسیدگی میشود. قانون آئین دادرسی کیفری ابتدا بنام قانون موقتی محاکمات جزائی مورخ جمادی الثانی ۱۳۲۹ هجری قمری مطابق با ۱۲۹۰ شمسی در کمیسیون قوانین عدلیه مجلس شورای آن زمان بررسی شده و سپس در کمیسیون متشکل از فقهای مانند شهید آیت الله مدرس رضوان الله تعالی علیه و بعضی از صاحب نظران حقوقی و قضائی تصویب و بوسیله وزارت دادگستری بمرحله اجرا گذارده شده و با اصلاحاتی که طی سنوات گذشته در پاره ای از مواد این قانون به عمل آمده بنام قانون اصول محاکمات جزائی یا آئین دادرسی کیفری موسوم شده است.

باب پنجم این قانون مجموعاً در هفت ماده به اعاده محاکمه یا تجدید نظر در احکام قطعی کیفری اختصاص یافته که مدت هشتاد سال از تاریخ اجرای آن

میگذرد و در مجموع ناقص و از جهاتی مبهم و مجمل است و با قوانین لازم‌الاجرای کنونی مطابقت ندارد و در عمل مشکلاتی را ایجاد کرده است.

در سال ۱۳۱۸ شمسی که لایحه قانون آئین دادرسی مدنی در مجلس قانونگذاری مطرح بوده به این اشکالات توجه داشته اند و موضع اعاده دادرسی نسبت به احکام قطعی حقوقی را در فصل سوم از باب پنجم قانون آئین دادرسی مدنی در سه مبحث مشتمل بر بیست ماده قرار داده‌اند و اجرای این قانون در پنجاه سال گذشته نتیجه مطلوب داشته و در رسیدگیهای قضائی و احقاق حق ذوی الحقوق با اشکالی مواجه نبوده است لیکن اشکالات قانون آئین دادرسی کیفری در باب اعاده محاکمه هنوز باقی است و اصلاحاتی که طبق قانون اصلاح پاره‌ای از قوانین دادگستری مصوب ۱۳۵۶ به عمل آمده منحصر به مادتين ۴۶۶ و ۴۶۷ بوده و با نسخ این دو ماده و جایگزین مادتين ۲۳ و ۲۴ قانون مصوب ۱۳۵۶ بجای آنها در رفع نقائص و مشکلات قانون آئین دادرسی کیفری در باب اعاده محاکمه تأثیری نداشته است بنابر این ضرورت دارد که در باب پنجم قانون آئین دادرسی کیفری تجدید نظر شود و این اصلاحات با الهام از قانون آئین دادرسی مدنی و بر اساس قوانینی باشد که بعد از پیروزی انقلاب اسلامی ایران تصویب شده و اجرا میشود تا ناهماهنگی که بین مقررات آئین دادرسی کیفری و آئین دادرسی مدنی در باب اعاده دادرسی وجود دارد برطرف گردد و شکل دادرسی در هر دو مورد بصورت واحدی درآید.

این ناهماهنگی از آنجا ناشی شده که قانون آئین دادرسی کیفری رسیدگی به درخواست اعاده دادرسی محکوم علیه از حکم قطعی کیفری را به اجازه دیوانعالی کشور موکول ساخته و محکوم علیه باید بدیوانعالی کشور مراجعه کند و تقاضای اعاده دادرسی نماید تا اگر دیوانعالی کشور در مورد صحت این درخواست اطمینان حاصل نماید اجازه رسیدگی بدخواست اعاده دادرسی را بدادگاه دیگری بدهد.

ماده ۴۶۸ قانون آئین دادرسی کیفری به این عبارت میباشد: «استدعای اعاده محاکمه بدیوان تمیز داده میشود، دیوان مزبور پس از آنکه اطمینان از جهت اوضاع و احوالی که باعث استدعای اعاده محاکمه شده است حاصل کرد رسیدگی کار را به محکمه دیگری که صلاحیت رسیدگی را دارد و در عرض محکمه‌ای است که حکم داده است رجوع میکند» لیکن قانون آئین دادرسی

مدنی که قریب سی سال بعد از قانون آئین دادرسی کیفری تصویب شده مقرر داشته است که محکوم علیه باید درخواست اعاده دادرسی از حکم قطعی حقوقی را بدادگاه صادر کننده حکم تسلیم نماید.

ماده ۵۹۹ قانون آئین دادرسی مدنی به این عبارت است:

«دادخواست اعاده دادرسی اصلی باید بدادگاهی داده شود که حکم مورد درخواست اعاده دادرسی از آن دادگاه صادر شده است.»

اشکالات ناشی از اجرای قانون آئین دادرسی کیفری در باب اعاده محاکمه به این شرح است:

۱ - قانون آئین دادرسی کیفری نمیتواند با قانون اساسی مخالف باشد.

ماده ۴۶۸ قانون آئین دادرسی کیفری مراجعه مستقیم متقاضی اعاده دادرسی اعم از محکوم علیه یا نماینده قانونی او را بدادگاه صلاحیت منع نموده و اجازه دیوانعالی کشور را در این مورد ضروری دانسته که مخالف با اصل سی و چهارم قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران میباشد. متن اصل مزبور عیناً نقل میشود:

«دادخواهی حق مسلم هر فرد است و هر کس میتواند بمنظور دادخواهی بدادگاههای صالح رجوع نماید، همه افراد ملت حق دارند اینگونه دادگاهها را در دسترس داشته باشند و هیچکس را نمیتوان از دادگاهی که بموجب قانون حق مراجعه به آنرا دارد منع کرد»

برطبق این اصل از قانون اساسی محکوم علیه حکم قطعی کیفری یا نماینده قانونی او در مواردی که قانون معین نموده و اجازه درخواست اعاده دادرسی داده باید بتواند مانند سایر افراد ملت بدادگاهی که حکم داده مراجعه کند و دادخواهی نماید و ماده ۴۶۸ قانون آئین دادرسی کیفری در باب لزوم اجازه دیوانعالی کشور برای مراجعه متقاضی اعاده دادرسی بدادگاه صالح نمیتواند در مقابل قانون اساسی مقاومت نماید و با آن مخالف باشد.

۲ - قانون آئین دادرسی کیفری در باب اعاده محاکمه نمیتواند مخالف با استقلال قضائی محاکم صلاحیت داردادگستری باشد.

در اصل ۱۵۹ قانون اساسی تصریح شده مرجع رسمی تظلمات و شکایات دادگستری است. قوانین آئین دادرسی کیفری و آئین دادرسی مدنی هم صلاحیت دادگاههای کیفری و حقوقی را در رسیدگی به تظلمات و تعدیات و شکایات و کشف جرم و تعقیب و مجازات مجرم و اجرای حدود و مقررات مدون جزائی اسلام را معین نموده است.

برطبق اصول ۱۵۶ و ۱۶۱ قانون اساسی هم قوه قضائیه قوه‌ای است مستقل و اعمال قوه قضائیه بوسیله دادگاههای دادگستری است بنابراین دادگاههای دادگستری اعم از کیفری و حقوقی در رسیدگی به شکایات و اعتراضات و تظلمات به اعتبار استقلال قوه قضائیه مستقل می‌باشند و تشخیص صلاحیت رسیدگی با خود آنها است و اجازه دیوانعالی کشور برای دادگاههای صلاحیت دار کیفری در رسیدگی بدرخواست اعاده دادرسی از حکم قطعی کیفری با اصل استقلال قضائی محاکم صلاحیت داردادگستری مغایرت دارد. ۳ - قانون آئین دادرسی کیفری در باب اعاده محاکمه ناقص است.

قانون مزبور در این مورد که اجازه دیوانعالی کشور برای رسیدگی بدرخواست اعاده دادرسی همراه با نقض حکم می‌باشد و یا حکم نقض نمی‌شود ساکت است و این نقیصه منشاء اختلاف نظرقضائی در شعب دیوانعالی کشور شده است.

بعضی از شعب کیفری دیوانعالی کشور چنین استدلال نمودند که دیوانعالی کشور پس از حصول اطمینان از اوضاع و احوالی که باعث استدعای محاکمه شده رسیدگی را بدادگاه صالح رجوع میدهد و این اطمینان از بررسی و ارزشیابی دلایل و مدارک استنادی متقاضی اعاده دادرسی حاصل میشود و ملازمه با نقض حکم دارد تا دادگاه مرجوع الیه بتواند بموضوع رسیدگی کند و حکم صادر نماید و بر مبنای این استدلال آراء متعددی از شعب کیفری دیوانعالی کشور صادر گردید و با نقض حکم، رسیدگی بدرخواست اعاده دادرسی را بدادگاه دیگری که صلاحیت رسیدگی داشته ارجاع نمودند.

بعضی دیگر از شعب دیوانعالی کشور به این استدلال که حصول اطمینان برای دیوانعالی کشور درارجاع درخواست اعاده دادرسی بدادگاه صالح دیگر از امور تشریفاتی است و دیوانعالی کشور به احتمال تأثیر دلایل استنادی متقاضی اعاده دادرسی برای نقض حکم قطعی کیفری دردادگاه صلاحیت داردیگر اجازه تجدید رسیدگی میدهد وگرنه تشخیص ارزش و اعتبار دلایل استنادی برای اثبات درخواست اعاده دادرسی و نقض حکم با دادگاهی می‌باشد که باید دادرسی مجدّد انجام دهد و حصول اطمینان برای دیوانعالی کشور نمیتواند برای دادگاه ماهوی لازم‌الرعايه باشد و درخواست اعاده دادرسی را الزاماً بپذیرد بنابراین اجازه رسیدگی بدرخواست اعاده دادرسی را بدون نقض حکم دادند.

آراء معارض شعب دیوانعالی کشور برای ایجاد رویه و احد بر طبق قانون وحدت رویه قضائی مصوب ۷ تیرماه ۱۳۲۸ در هیئت عمومی دیوانعالی کشور مرکب از قضات شعب حقوقی و کیفری دیوانعالی کشور مطرح شد و رأی شماره ۵۳۸ - ۱۳۶۹/۸/۱ به این شرح صادر گردید:

«مستفاد از مادتين ۴۶۸ و ۴۶۹ قانون آئین دادرسی کیفری این است که دیوانعالی کشور پس از اطمینان از اوضاع و احوالی که باعث استدعای محاکمه شده با قبول درخواست اعاده دادرسی رسیدگی مجدد را بدادگاه هم عرض که صلاحیت رسیدگی داشته باشد ارجاع میدهد و تصریح به عدم اجرای حکم تا زمانی که اعاده محاکمه به انتها نرسیده و حکم مجدد صادر نشده ملازمه بابقای حکم دارد بنابراین نقض حکم قبل از رسیدگی به استدعای محاکمه فاقد مجوز قانونی است.»

این رأی رسیدگی بدرخواست اعاده دادرسی از حکم قطعی کیفری را در شعب دیوانعالی کشور هماهنگ نموده و تا زمانی که قانون اصلاح نشود رسیدگی بهمین ترتیب در دیوانعالی کشور انجام میشود.

۴ - در قانون آئین دادرسی کیفری برای درخواست اعاده دادرسی مدت معین نشده است.

قانون آئین دادرسی مدنی برای رسیدگی بدرخواست اعاده دادرسی محکوم علیه از حکم قطعی حقوقی ده روز مدت معین نموده که از تاریخ ابلاغ حکم قطعی یا از تاریخ جهتی که قانون برای اعاده دادرسی تجویز نموده شروع میشود لیکن قانون آئین دادرسی کیفری در این مورد ساکت است و رفع این نقیصه تا آنجا که در امور کیفری امکان پذیر باشد از جمله اصلاحات ضروری قانون است.

۵ - برای درخواست اعاده دادرسی از حکم قطعی کیفری هیچگونه نظم و قاعده‌ای وجود ندارد.

درخواست محکوم علیه یا نماینده قانونی او برای اعاده دادرسی از حکم قطعی کیفری یکی از مشکلات دیوانعالی کشور میباشد و روزافزون است زیرا قانون آئین دادرسی کیفری برخلاف قانون آئین دادرسی مدنی برای درخواست اعاده دادرسی شرایط خاصی مانند دادخواست، پیوست نمودن رونوشت خوانا از احکام کیفری، رونوشت دلایل و مدارک، پرداخت هزینه دادرسی برحسب موضوع حکم یا مبلغ محکوم به و غیره معین نکرده و از این نقطه نظر محکوم علیه یا نماینده او از وکیل و غیره با نوشتن یک نامه عادی و غالباً با تکرار همان

مطالبی که در دادگاه اظهار شده و مؤثر نبوده درخواست اعاده دادرسی مینماید و همینکه این نوشته در دفتر دیوانعالی کشور ثبت شود گواهی تقدیم درخواست اعاده دادرسی را مطالبه میکند و با دریافت آن و ارائه بدادگاه کیفری یا دایره اجرای احکام کیفری، اجرای حکم قطعی را برای زمان طولانی متوقف میسازد.

ثبت این نوع نامه‌ها و تشکیل پرونده و ارجاع به شعب دیوانعالی کشور گاهی مستلزم ملاحظه پرونده‌های کیفری مربوطه است که باید از اجرای احکام مراکز استانها و شهرستانها مطالبه شود.

فاصله زمانی مطالبه این پرونده‌ها تا وصول آنها و نوبت رسیدگی در شعبه دیوانعالی کشور نسبتاً طولانی است و اثرات آن از یکطرف تأخیر در اجرای حکم قطعی و سوء استفاده احتمالی برای اشخاص فرصت طلب و سودجو و اغفال خانواده‌های محکوم علیهم و از طرف دیگر موجب شکایت اولیاء دم و مدعیان خصوصی و زیان دیده از جرم است که مدتها در انتظار احقاق حق و اجرای عدالت بوده ولی با این مشکل مواجه شده‌اند و دستگاه قضائی را زیر سؤال میبرند.

افزون بر این وصول این نامه‌های بی‌محتوی که غالباً بدون دلیل و فاقد رونوشت احکام کیفری و ذکر جهات و موارد قانونی اعاده دادرسی و غیره میباشد پس از اینکه بصورت پرونده تشکیل شود سطح پرونده‌های دیوانعالی کشور را در حد بالائی افزایش میدهد که جز اتلاف وقت اداری و تراکم کار اثری نخواهد داشت بنابراین ضرورت دارد:

اولاً در مورد اصلاح مواد قانون آئین دادرسی کیفری در باب اعاده محاکمه اقدام لازم بعمل آید تا محکوم علیه حکم قطعی کیفری هم مانند محکوم علیه حکم قطعی حقوقی مستقیماً برای رسیدگی بدرخواست اعاده دادرسی بدادگاه صادر کننده حکم مراجعه کند و به اجازه دیوانعالی کشور نیازی نباشد.

ثانیاً - رویه کنونی دفتر دیوانعالی کشور و دفتر شعب دیوانعالی کشور در صدور گواهی تقدیم درخواست اعاده دادرسی برای جلوگیری از اجرای حکم قطعی کیفری ترک شود و گواهی قبول درخواست اعاده دادرسی بر طبق ماده ۴۶۹ قانون آئین دادرسی کیفری از طرف شعبه دیوانعالی کشور که بدرخواست اعاده دادرسی رسیدگی مینماید صادر گردد و توقف اجرای حکم با گواهی مزبور باشد و مراجعاتی که برای درخواست اعاده دادرسی میباشد تحت نظم و قاعده صحیح درآید.